



امام حسین (ع) :
"الذین ان مکنا هم فی الارض اقاموا الصلاه"
قال : هذه فینا اهل البيت



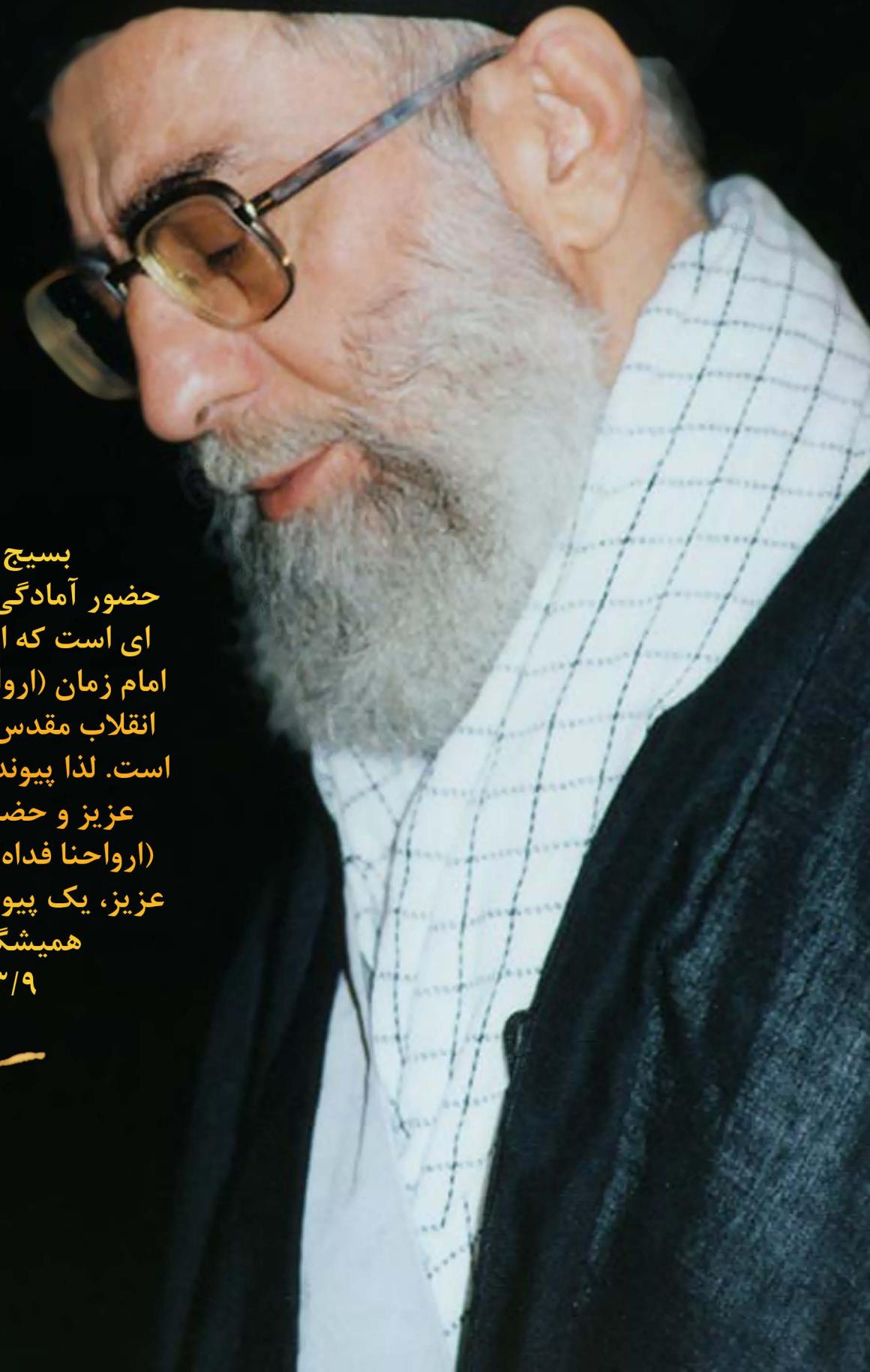
توسط این نرم افزار قادر خواهید بود
شماره آخر نشریه قافله نور را
مطالعه و استفاده کنید.

کاملترین نشریه الکترونیکی قافله نور

هزینه لوح فشرده + هزینه ارسال، ۱۲۰۰ تومان می باشد، که مبلغ را
به شماره حساب ۳۸۲ ۳۴۰۸۰۰۳۸۲ بانک ملی (حساب جام الکترونیک)
واریز نموده و اصل فیش را به
«قم، صندوق پستی ۳۷۱۸۵-۳۴۶۵» ارسال نمایید.

بسیج به معنی
حضور آمادگی در همان نقطه
ای است که اسلام و قرآن و
امام زمان (ارواحنا فداه) و این
انقلاب مقدس به آن نیازمند
است. لذا پیوند میان بسیجیان
عزیز و حضرت ولی عصر
(ارواحنا فداه) مهدی موعود
عزیز، یک پیوند ناگستنی و
همیشگی است.

۸۷/۳/۹



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ



شَهِيدِ مُحَمَّدِ نَگَارْسَتَانِ:
شَيْعَهُ دُوْ قِبَلَهُ دَارَد: مَكَهُ بِرَأْيِ عِبَادَتِ
وَ كَرِيلَا بِرَأْيِ شَهَادَتِ: مَنْ درْ مَقَابِلِ
كَعِيْهِ كَمْ عِبَادَتِ كَرَدَهُ اَهَمْ، پَسْ بَكَذَارِ
شَيْعَهُ بُودَنْ خُودَ رَاهِ، يَا شَهَادَتِ درِ
كَرِيلَا ثَابَتَ كَنَمِ.

نخستین گلزار مکتوب شهدا

هدیه نثار ارواح طیبه امام و شهدا صلوات
سال نهم آذر ۱۳۸۹
شماره صد و بیست و ششم / بهاء ۳۰۰ تومان

با مشارکت:
سازمان بنیاد شریف و امور ایثارگران استان قم
و با حمایت:
بنیاد حفظ و نشر ارزش های دفاع مقدس استان قم
کمیته حمایت و نظارت بر مراکز فرهنگی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی



سردپیر:
علیرضا صداقت
هیئت تحریریه:
محمد حسین سلیمانی، مجید کدخدازاده
امور مالی و پشتیبانی:
سید مهدی هاشمی / محمد علی معیل
امور مشترکین:
سیدی اشکنیوس / مرتضی نیکوبیان
طراحی و گرافیک:
سید مصطفی شفیعی ۰۹۱۲۷۵۲۲۰۸۸
مدیر سایت:
عباس اقتخاری

آدرس دفتر نشریه:
قم/بیدان آزادگان/ خیابان انصار الحسین علیه السلام
/کانون فرهنگی و پایگاه ۱۰ بسیج مسجد انصار
الحسین علیه السلام / حوزه ۱۲ شریبد شیرازی

پیامک/تلفن:
۰۹۱۲۲۵۱۵۰۴۹

السلام علی الحسین
و علی علی ابْنِ الْحَسِينِ
و علی اَوْلَادِ الْحَسِينِ
و علی اَصْحَابِ الْحَسِينِ
وَ حَمَّةُ اللّٰهِ وَ رَكَاتُهُ

لما معنوی فرزند



سلام بر بسیجیان؛ این کوچک‌های بزرگ! و این بزرگ‌های کوچک! بسیج، فقط کلمه‌ای بود؛ ساده و سطحی، نوشته در قاموس‌ها و فرهنگ‌نامه‌ها، خفته در خاطرها و زاویه ذهن‌ها. ناگهان، «بسیج»، معنای یافت، عمیق و ژرف. مفهومی به خود گرفت؛ زندگ و در متن زندگی، بسیج، مدرسه عشق شد، داشتگاه شهادت گشت، معبد «عارفان» مسلح شد. و ... بسیجی، شیر روز و زاهد شب و دیده بیدار در شههای خوف و خطر، در شهرها، و جبهه‌ها. می‌خواستیم بسیج را در ک کنیم و بسیجی را بشناسیم. سراغ آدرس مدرسه‌ای را می‌گفتیم که اینان، در کلاس‌هایشان عشق را آموخته‌اند، عشق را تفسیر و معنی کرده‌اند.

گفتند: بروید جبهه! پرسیدیم: کجاي جبهه؟ جبهه وسیع است، به کدام نشانی؟ گفتند: نشانی نمی‌خواهد. جبهه، خودش نشانی است. آدرسی روشن‌تر از «جهبه» نمی‌توان داد و اصلاً آدرس‌های دیگر را هم با نشانی جبهه بیندا می‌کنند. اگر بروید جبهه، بسیجیان همه جا هستند؛ حضوری سرخ و حماسی، حضوری سرشار از ایمان و عرفان. بالای هر ارتفاع، در شیار هر کوه، در سینه هر صحراء، در پنهانه هر رودخانه، در موج‌های مالایه هر جزیره و ساحل، حول و حوش هر میدان مین، پشت هر خاکریز، درون هر سنگر، ... از غرب تا جنوب، در خشکی و آب... کوچک و بزرگ، پیر و جوان، شهری و روستایی و ... چه می‌دانیم، خودتان بروید از نزدیک ببینید و بشناسید. بیشترشان اهل کاغذ و قلم و کتاب و دفتر و کلاس و امتحان‌اند ... ولی نه همه. از جاهای دیگر هم آمده‌اند؛ از روستاهای، زراعت را ها کرده و آمده‌اند، از پشت نیمکت‌های کلاس درس، از لابلای دستگاه‌های تولیدی کارخانجات، از اتاق‌های ادارت و نهادها، از انجمنهای اسلامی، از پشت ترازو و پیشخوان کسب و کار، از حجره‌های مدارس علمیه و حوزه‌های دینی، از پادگان‌ها، کلانتری‌ها، مرکز ژاندارمری، از کنار بساط دست‌فروشی، از پای ساختمان نیمه‌تمام، از آزمایشگاه دانشکده و ... بالآخره هر جا که فکرش را بکنید. خلاصه... همه هستند، از هر صنف، از هر قشر، از هر شهر، ...

گفتیم: مگر این‌ها کار و زندگی و زن و بچه و پدر و مادر ندارند؟ گفتند: چرا ... چرا ... ولی، خوب، جهاد در راه خدا هم کار است، بلکه بالاترین کارها. زندگی واقعی هم در جبهه است. زن و بچه هم فدای اسلام. البته خدا هم روزی رسان است و نگهدار... پدر و مادر هم که ... چرا، دارند؛ ولی خود آنان بجهه‌ایشان را برای همین تربیت کرده‌اند. خودشان می‌فرستند، افتخار هم می‌کنند. دیدیم، عجب سوال نایابایی کردیم! پرسیدیم: بسیجی‌ها توی جبهه چه می‌کنند؟ گفتند: همه کار... از رانندگی و آبرسانی گرفته تا خط شکنی در شب حمله. از آشیزی گرفته تا سنگر کنی. از دزبانی گرفته تا شناسایی. از کارهای مربوط به اورژانس گرفته، تا کار در ستاد معراج؛ تخلیه شهدا. از خیاطی

و تعمیرکاری و بنایی و نجاری گرفته، تا دیده‌بانی و آر پی جی زنی. از کارهای آموزشی و تبلیغی گرفته تا تخلیه اسراء، به پشت جبهه. از تابلو نویسی و طراحی و کارهای فرهنگی گرفته، تا مخابرات و بی‌سیم و ... گفتیم: مهم‌ترین کارشان چیست؟ گفتند: حرف حساب دوکلمه بیشتر نیست. کار مهمشان «جهاد» است و «شهادت». پرسیدیم: این همه بسیجی، با این خصوصیات، با این آمادگی، با این شوق، کجا درس خوانده‌اند؟ کجا تربیت شده‌اند؟ گفتند: اینها محصول تربیت‌های پاک مادراند. اینان، نمک‌خورده سفره امام حسین (ع) اند. اینان، عمری داستان کربلا را شنیده‌اند و بر قهرمانان کربلا درود فرستاده‌اند و بر مظلومیت شهدای عاشورا گریه کرده‌اند. این‌ها همه از برکت آن مجالس و جلسات و برنامه‌های است. از... در این گفتگو بودیم که دو تا از بسیجی‌ها پیدایشان شد... روی پیشانی‌بندشان نوشته بود: «یاحسین». هفده هیجده ساله بودند. سن زیادی نداشتند؛ ولی قیافه‌شان مردانه بود و قامتشان رشید؛ مثل سرو، ... هر کدام کلاشی در دست، با تجهیزات و کوله پشتی ... گرد و غبار به موهای سر و موهای ابروهاشان نشسته بود. سلام و احوالپرسی ... و دست دادیم و اینکه ... خسته نباشد و خدا یارتان. گفتیم: چرا از دیگران دوباره اینان سوال کنیم؟ بگذر از خودشان پرسیم. چشم‌مان به پشت پیراهن یکی‌شان افتاد که نوشته بود: «یا زیارت، یا شهادت!» یک مرتبه یاد روزی افتادیم که از شهراهی خود اعزام می‌شدند. و پشت دیگری نوشته بود: **مسافر کربلا**. گفتیم: سخن را از همین جا شروع می‌کنیم: از اینجا تا کربلا مگر چقدر راه است؟ گفت: تا کربلا راهی نیست! و اضافه کرد: خوب، فعلاً که راه بسته است و ما انشاء الله به یاری خدا، باید راه کربلا را باز کنیم؛ ولی به این آسانی هم نمی‌شود. دشمن و آتش و میدان مین و خمپاره و کانال و سیم‌های خاردار و ... هست... البته ما هنوز به کربلا نرسیده، زائر حسینیم. ما اگر اینجاییم، دل مان آنچاست. از آن راه که میان بر است، خیلی نزدیک است. نگاهم به دومی افتاد که نگاهی به افق کرد و آهسته به طوری که ما متوجه نشویم، اشک چشم‌ش را با آستین پاک کرد. اولی به صحبت‌ش ادامه می‌داد که: کوچی جانشان را که صد کوه و بیابان در راه است رفتم از راه دل و دیدم که ره یک گام بود رفیقش همان که اشک در چشم‌ش حلقه زده بود گفت: اگر در راه زیارت، به شهادت هم برسیم، باز پیروزیم. اگر دست‌مان به ضریح اباعبدالله الحسین (ع) هم نرسد، اسم ما که در لیست زائران او هست. مادرم می‌گفت... دیدیم بغض، گلوبیش را گرفت. حرف را عوض کردیم. پرسیدیم: کی به جبهه آمده‌اید؟ گفتند: خیلی وقت نیست. نزدیک یک‌سال می‌شود. گفتیم: یک‌سال، کم نیست! گفتند: اگر این جنگ، بیست سال هم طول بکشد، ما ایستاده‌ایم. دیدیم که عجب حرف‌های امام را به صورت کلمات قصار، مثل احادیث، حفظ کرده‌اند و از همین سخنان امام روحیه و الهام می‌گیرند. عشق‌شان به امام است و راه او، که راه خداست. خیلی نشد با آن دو صحبت کنیم. کار داشتند و رفتند. و ما ماندیم و کلاس گسترده جبهه. ما ماندیم و مدرسه وسیع خط مقدم. ما ماندیم و دانشگاه گردان‌ها ... که دانشجویان خود را در اندک مدتی فارغ التحصیل می‌کند و مدرک شهادت به آنان می‌دهد، که شاهد عشق و کتاب و دفتر و کلاس و امتحان‌اند ... ولی نه همه. از جاهای دیگر هم آمده‌اند؛ از روستاهای، زراعت را ها کرده و آمده‌اند، از پشت نیمکت‌های کلاس درس، از لابلای دستگاه‌های تولیدی کارخانجات، از اتاق‌های ادارت و نهادها، از انجمنهای اسلامی، از پشت ترازو و پیشخوان کسب و کار، از حجره‌های مدارس علمیه و حوزه‌های دینی، از پادگان‌ها، کلانتری‌ها، مرکز ژاندارمری، از کنار بساط دست‌فروشی، از پای ساختمان نیمه‌تمام، از آزمایشگاه دانشکده و ... بالآخره هر جا که فکرش را بکنید. خلاصه... همه هستند، از هر صنف، از هر قشر، از هر شهر، ...



دانشآموز بسیجی شهید محسن ابراهیمی

بسمه تعالیٰ

به نام الله ياری دهنده تمام بندگان خالصش؛ به نام او که هر چیزی چه در این دنیا و چه در آن دنیا در اختیار اوست. و درود بر تمام انبیاء به خصوص رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- پرورش دهنده پشریت؛ معلم انسان ساز؛ نجات دهنده انسان از بند جاهلیت و گمراهی. درود به وارثین بر حق او؛ ائمه اطهار که به انسان طریق زندگی کردن را آموختند و درود بر ولی عصر ارواحنا له الفدا که منتظران او در انتظارند که با ظهورش تمام بساط ظلم و استکبار را در هم شکند و دنیا را از ظلمت نجات دهند. و باسلام و درود بی کران بر نائب بر حقش که با قیام خود ما را از گمراهی و بدینختی نجات داد و امید است که با رهبریت ایشان اسلام، این دین مقدس را به کلیه جهان ابلاغ کنیم. درود بر شهدا به خصوص سالار شهیدان حسین بن علی -علیه السلام- که ندایش بعد از قرن ها در قلب تمام یارانش باقی مانده است و امیدوارم که خداوند ما را پیرو ایشان قرار بدهد و درود بر شهدای انقلاب و جنگ تحملی که با قطرات خون انسانها را زنده کردند و ما به لطف خداوند راه آنها را ادامه می -دهیم.

پروردگار! به یکتاپی تو و رسالت محمد -صلی الله علیه و آله- و ولایت علی این ایطالب -علیه السلام- شهادت می دهم و تو را ستایش می کنم و خوشحالم که مرا در این زمان به دنیا آورده و از پیروان امام عزیزمان؛ خمینی کیفر قرار دادی و دوستی پیامبر اسلام و خاندانش را و دشمنی ایشان را در دلم قرار دادی. خدای! تو را شکر می کنم که بر من متنهادی و هدایتم فرمودی و جهاد فی سبیل الله را به رویم گشودی، هرچند که در جهاد با نفسم (چهاداکبر) ضعیف می باشم و خوب بربنفس مسلط نمی باشم؛ ولی باد تو و نگریستن بر چهره اماممان باعث اطمینان و آرامش قلبم می شود. خداوند! از تو سپاسگزارم که بهترین و نزدیکترین راه را برای رساندن من به خودت نشانم دادی و همه ظواهر دنیا و هر چه را که در آن است، وسیله ای قرار دادی تا من بپتر بتوانم به سویت کام بدرارم. سپاس خدای را که مرا شیفتنه دنیای فانی نکرد؛ چرا که امام صادق -علیه السلام- می فرماید: «این دنیا همانند آب سور دریایی است که هر شننده ای از آن بیاشامد بر تشنگی اش افروده می شود.» خدای! مرا در باری کردن قرآن و دین اسلام یاریم کن و جان ناقابلی دارم و آن را در راه تو فدا خواهم کرد، باشد که از این راه خدمتی به اسلام کرده باشم.

پروردگار! جان ناچیز مرا بگیر و بر لحظه لحظه های عمر با ارزش امام بزرگمان بیفزای و تا زمان ظهور عصاره خلقت حجت بن الحسن العسگری (ع) آخرین ذخیره الهی و به امانت و وراثت رسیدن مسلمین و مستضعفین جهان، رهبر عالی قدر ما را محفوظ بدار. پروردگار! در این دنیا توانستم آن طوری که تو می خواستی عبادت کنم، پس مرگم را چنان قرار بده که بین

این و توانمها..



این و توانمها
می بردند و پیغام می بینند
ایم توانمی و رحمه الله

امام خمینی رحمة الله
این و توانمها ها انسان را
می بردند و پیغام می بینند

بارالهای از تو می خواهم که در هنگام شهادت تشهیه باشم و جنازه ام از عبور مهدی زهر (ع) عطر آگین شود و چنان شهادتی را نصیبم بگردن که بدون غسل و کفن و همراه بالباس رزم بخاک سپرده شوم تا در روز محشر به عنوان کربلا محسوس شده و در پیشگاه امام حسین -علیه السلام- سرور شهیدان روسفید باشم. اکنون چند سخنی ۱- امام این ابرمرد قرن، این جانشین برق امام زمان (ع) را تنها نگذارد و لحظه ای از پشتیبانی او غفلت نوزدید. با اتکا به خداوند و به وسیله رهبری پیامبر گوئه ایشان انقلاب را به پیش ببرید و به دست صاحب اصولی اش حجت ابن الحسن العسگری (ع) بسپارید.

۲- اطاعت از امام خمینی به منزله اطاعت از ولی عصر (ع) است و هر کسی از وی اطاعت نکند از امام عصرش اطاعت نکرد.

۳- پدر و مادر عزیزم! می دانم که از دست دادن فرزند برای شما مشکل است؛ ولی باید در راه خداوند این دردها و مشقات را با آغوش باز پذیرا باشید. بخدا قسم مطمئن باشید خون من و دیگر شهدا هدر نخواهد رفت. من در راهی قدم گذاشت که بهترین طریق زندگی باشد. فقط دعايان این باشد که خدای این قریانی را از ما قبول بفرما: همچون کوه استوار باشید قامتان را بلند گیرید مشتھایتان را گره کنید دهان تان را باز کنید و زینبوار فریاد زنید و به جهایان ثابت کنید روزی خون این شهدا کاخهای زد و زور و تزویر را از بین خواهند شد.

۴- برادران عزیزم! عائشان الله یکاک رفتند و همه به عقب این قافله توانستم خودم را برسانم؛ اما الان رفتام تا بلکه بینم می توانم

تجاهی و مهربانی را از شهادتم بجای من به

برادران حزب الله! بشتابید بسوی جبههها بخدا قسم هر کسی در این دانشگاه الهی شرکت نکند بزویدی پشیمان

از آنجایی که خیلی دوست داشتم تا کربلا را زیارت کنم از شما می خواهم که بعد از شهادتم بجای من به

زیارت کربلای حسین بروید و سلام مرا به شهدا کربلا را بررسانید.

۵- اما شما خواهارانم، بیاد دارید که پس از به شهادت رسیدن حسین -علیه السلام- سرور شهیدان خواهار او را به اسارت گرفتند؛ ولی با آن اسیری و مشقات زیاد باز هم مجلس بیزید را به لرزه در آورد و می داید

که زینب چه خوب راه برادرش را ادامه داد و نگذاشت که خون او پایمال شود؛ ولی شما که آزاد هستید، شما که اسیر نیستید پس راه شهدا را زینبوار ادامه دیده؛ چون اسلام به فداکاری شما احتیاج دارد و این را با اعمال خودتان نشان دیده. خواهاران حزب الله! بدانید که مهمترین کار

شما در برایر خون شهدا، فقط حفظ حجاب است. شما با حجاب خود می توانید محکم ترین

ضریبه را به متجاوزین شرق و غرب وارد کنید.

۶- می دانم که لیاقت شهادت ندارم؛ ولی اگر خداوند یک لطفی در حق این حقیر نمود و شهادت را نصیبم کرد از تمام شما می خواهم که برایم گریه نکنید؛ چون طبق وعده امام حسین -علیه السلام- قرار بدهید که مظلومانه به شهادت رسید و کسی را نداشت

امام حسین -علیه السلام- در نزد خدا روزی می خورند. گریه و نالههای خود را برای

که برای او گریه کنند.

۷- در صورتی که جنازه ام بdest آمد، دوست ندارم کسانی که با ولایت فقیه و روحانیت مختلف هستند، در زیر جنازه ام حاضر شوند.



سرهای غواصان اسیر ایرانی تانک ها قطع می شد؟

چگونه زیر تانک

در خصوص انفجار اسرای ایرانی اطلاع خاصی ندارم، ایرانی ها را برای مرگ تدریجی شکنجه می کردیم. انفجارها بیشتر مخصوص کردها و برخی از شیعیان بود. تا آنجا که اطلاع دارم برخی از کردها را در مرکز و شمال عراق با این شیوه کشته اند.

این فجایع نیز فیلم تهیه شده است.

در کشتار شیعیان جنوب عراق نیز این روش کمتر استفاده شد و با تیر خلاص قتل عامها صورت پذیرفت. برای بیگاری به خارج از اردوگاهها نیز منتقل می کردیم. سوزاندن دست و سایر اعضای بدن اسرای ایرانی با سیگار در اردوگاهها بسیار طبیعی بود و مگروهی از اسرای فنی ایرانی را بسیار بیشتر از ما بود به طوری که من برخی از آنها را اس اس یا گشتاپو صدا می زدم.

او می گوید: برای اعتراف گیری از اسرای ایرانی، از تحریبات شکنجه علیه کردها و شیعیان عراق سود می جستیم. سپس از

عراق در خصوص برخی دیگر از جنایات جنگی خود و همقطاران بعضی اش افشاگری کرد. «عبدالرشید عبدالباطن» که اکنون بین از انتشار چند دور از وحشی گویی های رژیم بعث عراق در مورد اسرای ایرانی، بازپرس و بازرس ویژه گارد ریاست جمهوری نزدیک به دو سال است در زندان ویژه در اختیار دولت عراق است در بازجویی های خود تأیید می کند که از شکنجه اسرای ایرانی

و اعترافات زیرشکنجه رزمدگان تازه اسیر شده ایرانی، از تحریبات شکنجه علیه کردها و سایل شکنجه پیشرفتیه از شرق و مرکز او می گوید: برای اعتراف گیری از اسرای ایرانی، کشورهای بلوک شرق نیز در این راه کمک می گرفتیم و با خرد و سایل شکنجه پیشرفتیه از شرق و مرکز این را علیه ایرانی ها به کار می بردیم.

عبدالرشید عبدالباطن افسر عالی رتبه گارد ریاست جمهوری عراق در اواخر دهه چهل از سوی استخبارات عراق به همراه گروهی از افسران و مأموران امنیتی این کشور برای طی دوره زبان و ادبیات فارسی به ایران اعزام می شوند. در دانشگاه تهران در اواسط دهه پنجماه فارغ التحصیل می شود و سپس در حوزه ترجمه و پرسی اخبار ایران در مدارج بالای ارتش بعضی عراق به کار گرفته می شود. با آغاز تجاوز صدام معبدوم به جمهوری اسلامی ایران، وی در سمت بازجو و بازپرس اسرای ایرانی در گارد ریاست جمهوری عراق گمارده می شود و جنایات او از اینجا به بعد کلید می خورد. او حتی در خلال بازجویی هایش مانند قصابها در قبرستان های پراکنده در بیانها و تپه های این استان با لباس های کردی دفن شدند.

بسیاری از اسرای ایرانی که با شکنجه های قرون وسطی در اردوگاه های شمال عراق در کردستان این کشور به شهادت رسیدند آنها را بر روی یک ناقوس بزرگ مجبور به نشستن می کردیم.

مقامات دولت مرکزی در بغداد از دیدن فیلم های شکنجه اسرا لذت می بردند؛ حتی این فیلم ها به دفتر صدام و عدى نیز ارسال شدند. آنها را بازخواست کنند، بهویژه این اقدامات در جریان حمله به روش های شکنجه اسرای تازه که در خطوط مقدم به اسارت درمی آمدند از اواسط جنگ به دلیل حملات گسترده ایرانی ها

در شرق بصره اتفاق افتاد. از این وضعیت فیلم تهیه شد؛ اما نسخه ای نزد دفتر بازرسی گارد ریاست جمهوری نماند کردم که این اتفاق در شرق بصره افتاد. وزیر دفاع و پسردایی صدام داده شد. در عملیات والفجر ۸ که ایرانی ها فاو را با یک عملیات

و مستقیماً به دست ارتش صدام خارج کردند گروههایی، مأمور تحقیق و بازجویی از اسرای ایرانی این عملیات را در خلال گیرکننده از دست ارتش صدام دادیم گروهی از غواصان اسیر ایرانی این عملیات را در

همکاری نبودند و شیوه های رزم خود را افشا نمی کردند، بنابراین دستور دادیم گروهی از غواصان اسیر ایرانی این عملیات را در

حالی که دست هایشان با سیم های ویژه مخابرات بسته شده بود در کنار یکدیگر به موazat بخوابانند. آنگاه تانک را از روی سر

آنها عبور دادیم و سرشار زیر تانک قطع شد؛ اما بقیه شان باز هم صحبت نکردند و این اقام باز هم ناکام ماند.

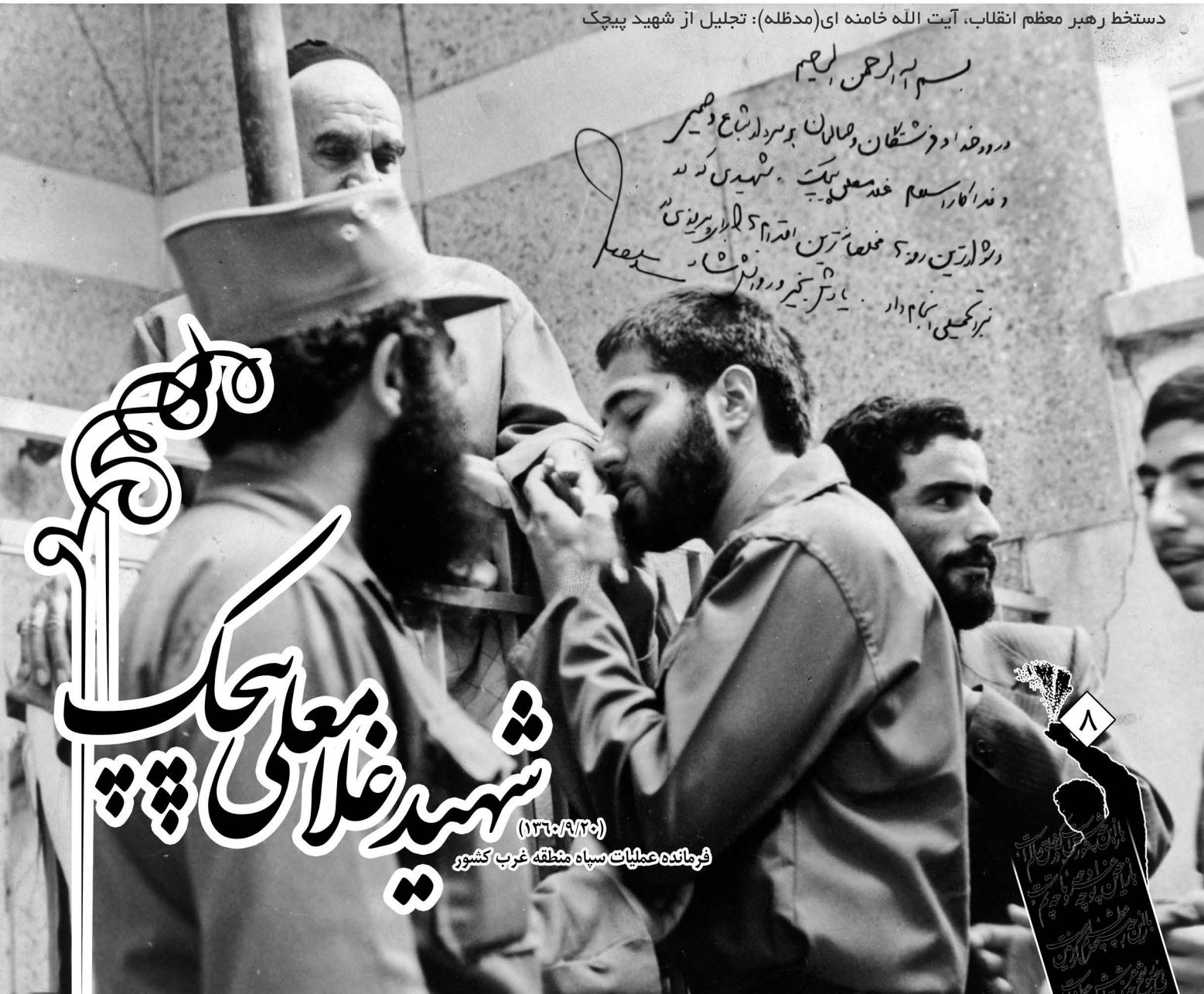
شهیدغلامعلی پیچک: «جنازه مرا بر روی مین ها بیندازید، تا منافقین فکر نکنند، ما در راه خدا از جنازه همان دریغ داریم. به دامادی دوماهه من ننگری

داماڈی بزرگی در پیش داریم.

- برای اولین بار که با هم صحبت کردیم؛ اضطراب عجیبی داشتم. غلامعلی به نظرم مردی پرصلابت و مهربان آمد. سخن‌ش را با عشق به خدا آغاز نمود. به دنبال مدینه فاضله علی (علیه السلام) می‌گشت؛ هنوز طنین صدایش در گوشم می‌پیچد: «باید خودت را برای یک زندگی پردردسر آماده کنی؛ زندگی‌ای که جای مشخص ندارد، اگر در ایران جنگ تمام شد، کشورهای دیگر هست. مطمئن باش تا زمانی که من زنده هستم و در روی زمین جنگ میان حق و باطل وجود دارد، نمی‌توانم دیگر نباشم. تو باید خودت را برای چنین زندگی آماده کنی. زندگی‌ای که خودش به صورت متداول در آن جایی ندارد؛ ولی لذت‌های دیگری دارد. مادیات دیگری کنم. تو باید خودت را ذهنم مرور کردم و بعد با تمام وجود شرایطش را پذیرفتم. چند روز بعد بچه‌های سپاه از امام (ره) وقت گرفتند زندگی من جایی ندارد. برای چند ثانیه سخنانش را در ذهنم مرور کردم و بعد با تمام وجود شرایطش را پذیرفتم. چند روز بعد بچه‌های سپاه از امام (ره) وقت گرفتند پیچک در پوست خود نمی‌گنجید، به همراه خانواده به محضر امام (ره) رفتیم. مقابل در اجازه ورود به مادر ایشان را ندادند. غلامعلی با ناراحتی گفت: «من در جبهه - می‌جنگم و حالا شما جلو مادر ما را که می‌خواهد امام را زیارت کند، می‌گیرید!». بالاخره نگهبان‌ها اجازه ورود دادند و پیوند ما با دعا خیر امام (ره) تبرک یافت. آقا پس قرائت خطبه عقد به همه ما مقداری شیرینی داد، حال عجیبی داشتم، باورم نمی‌شد بغض گلوبیم را فشرده، من خاکی در برابر آسمان چه کنم». آسمان وجود امام (ره) حضم، غلامعلی، را در، که کشا، تاریخ، و نه، بخشید.

- پس از عملیات تعدادی از افراد تمامی خطرها را به جان خردمند تا جسم مطهر این سردار دلاور در منطقه دشمن باقی نماند و یک هفته پس از عملیات در زیر شدید دشمن پیکر مطهر غلامعلی به عقب منتقل گردید. در این مدت براساس محاسبات طبیعی هر جسدی فاسد خواهد شد؛ ولی هنگام خاکسپاری شهید، جنازه اتازه بود و خون از گلویش روان و تراوش می کرد و عطر و بوی خوشی از این پیکر پاک به مشام می رسید.

ب، آیت الله خامنه‌ای (مدظله): تجلیل از شهید پیچ
سرمه برخمن لیم



سر بریده و صدای

میکن

زمانی که جنگ شروع شد، مقام معظم رهبری لباس رزم پوشیدند. ما با ایشان و چند نفر دیگر به اهواز رفتیم. دکتر چمران آن زمان در دانشگاه جندی شاپور مستقر بود. وقتی که من آنجا را بازدید کردم متوجه شدم که محل استقرار این دو بزرگوار مکان امن و مناسبی نیست؛ به همین منظور به مقام معظم رهبری گفتم برای اینکه دهن بنی صدر را که می‌گفت: «نباید نیروهای مردمی و جوانان وارد ارتش شوند.» بیندیم، اجازه دهید تا ما ستاد جنگ‌های نامنظم را پیش‌بینی کیم و ایشان هم پذیرفتد. پس از کسب اجازه از محضر ایشان، نیروها به استانداری اهواز منتقل شدند و قرارگاه ستاد جنگ‌های نامنظم توسط نیروهای هوایبرد نیروی زمینی انجام شد.

زمانی که امام رحمة الله فرمودند «سوستنگرد تا فردا باید آزاد شود» آقا می‌دانست که این فرمان از ناحیه مقامی معتبر صادر شده که این مقام از طرف ائمه معصوم علیهم السلام به او و اکنون شده است.

مقام معظم رهبری در اولین شبی که به منطقه رسیدند، با دکتر چمران برای شکار تانک‌های دشمن، به خط رفتند. در زمان عملیات آزادسازی سوستنگرد، من به همراه آقا و یک راننده در جاده‌ای به سمت سوستنگرد حرکت می‌کردیم که در مسیر ناگهان راننده به عقب برگشت و به دودی که در پشت سرش در جاده بود، توجه کرد؛ به همین دلیل مقداری سرعتش کم شد و بعد از چند ثانیه آقا فرمودند برگرد و به مسیر ادامه بده کا دوباره سرعت‌مان افزایش یافت و بعد از گلنشت چند لحظه دیدیم که یک گلوله آری‌جی به فاله لحظه دیدیم که یک گلوله آری‌جی به مراتب بزرگ‌تر از خسارت جنگ شدیم اگر آن اتفاق نمی‌افتد و سرعت‌مان کاهش نمی‌یافتد، قطعاً آن گلوله آری‌جی به ماشین اصحاب می‌کرد و ضایعه‌ای به مراتب بزرگ‌تر از خسارت جنگ برای انقلاب رخ می‌داد.

مقام معظم رهبری به مسائل نظامی به طور کامل آگاه بودند و اشراف خوبی بر مسائل داشتند و در عین حال میل به شهادت داشتند و به دنبال آن می‌گشته که پس از جنگ بعد از یکی از مراسم‌ها به من گفتند: «جنگ تمام شد؛ اما شهادت نصیب ما نشد!» راوی: امیر سرشنگ سلیمانی، مشاور مقام معظم رهبری و فرمانده جنگ



شهید آیت الله مدرس

«بدرم سید اسماعیل، اجداد طاهربین ما را، سرمش عبرت قرار می‌داد و می‌گفت: تسليم ناپذیری در برابر زور و ستم را از جد شهیدمان، سید الشهداء علیه السلام بیاموزیم. یزید بن معاویه، در مقابل بیعت به آن حضرت، مال و مثال فراوان و زندگی آسوده و عده داد؛ ولی او در راه مبارزه برای حق و حقیقت و دفاع از ایمان و عقیده خویش، آن وعده‌ها را نادیده گرفت و خون پاک خود و خانواده‌اش؛ حتی نوجوانان و کودکان شیرخوار خانواده را فدا کرد.» (۲)

حضرت امام حسینی (رحمت الله عليه) «اسماء شهدای شما از قبل در «لوح محفوظ الہی» ثبت شده است که اینان خواهند آمد و اسلام و قرآن دفاع خواهند کرد.» (۱)

امام شهیدان سرمهد از کربلا

شهید دکتر مصطفی چمران

«ای حسین! در کربلا، تو یکایک شهید را در آغوش می‌کشیدی، می‌بوسیدی، وداع می‌کردی. آیا ممکن است هنگامی که من نیز به خاک و خون خود می‌علمیم، تو دست مهریان خود را بر قلب سوزان من بگذاری و عطش عشق مرا به تو و به خدای تو سیراب کنی؟ از این دنیا دون می‌گریزم. از اختلافات، خودنمایی‌ها، غرورها، خودخواهی‌ها، سفسطه‌ها، مغلطه‌ها، دروغ‌ها و تهمت‌ها خسته شده‌ام، احساس می‌کنم که این جهان، جای من نیست. آنچه دیگران را خوشحال می‌کند، مرآ سودی نمی‌رساند. سرورم! آمدام تا در رکابت علیه کفر و ظلم و جهل بجنگم. با همه وجود آمدام، تا سواعست. گروهی بزرگ از یزیدیان با تانک‌ها و توپ‌ها و زره پوش‌ها و ماشین‌های زیاد و سربازان فراوان در حرکتند. حق با باطل رو به رو شده است. دشمن سیل آسا پیش می‌آید و من می‌خواهم مثل یکی از اصحاب تو در کربلا بجنگم.» (۳)

سرلشگر شهید حسن باقری

هفت ماهه به دنیا آمد، لاغر اندام و ضعیف، تولدش روز سوم شعبان بود. او را غلامحسین نام نهادند. دosal بیشتر نداشت که خانواده‌اش او را به زیارت امام حسین علیه السلام بردن. «غلامحسین افسردد» در سال ۱۳۵۹ با نام مستعار «حسن باقری» در واحد اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مشغول به خدمت شد. اقدامات پیگیر و اساسی او در زمینه اطلاعات، به راه اندازی واحد اطلاعات عملیات در ستاد عملیات جنوب منتهی شد. سر لشگر شهید حاج حسن باقری، عاشق مولایش بود. آن روزها، در ایام سوگواری امام حسین علیه السلام و درست قبل از عملیات محرم، فرماندهان سپاه در «قرارگاه فتح» واقع در منطقه عین خوش، جلسه هماهنگی تشکیل داده بودند. حسین خرازی، مهدی زین الدین، مجید بقایی و حسن باقری در جلسه حاضر بودند. پس از پایان جلسه، حاج حسن باقری با قد و قواره بلند ایستاد و با حزن و اندوه، مصائب کربلا را به زبان آورد. بعد از روی کتابی که در دست داشت، شروع به خواندن کرد. وقتی به این جمله حضرت قاسم رسید: «شهادت از

عسل برای من شیرین‌تر است.» دیگر نتوانست طاقت بیاورد و خودش را کنترل کند. جمله‌ها را بریده بریده و با هق گریه ادا می‌کرد. در همین حال با چفیه چشم‌هایش را پاک می‌کرد. بقیه تحت تاثیر قرار گرفته و با صدای بلند گریه می‌کردند. او دیگر نتوانست ادامه بدهد. نشست روی زمین و های‌های گریه کرد. (۵)

شهیدان رضا پیرزاده و اصغر گندمکار

شب تاسوعای امام حسین علیه السلام بود. غربت و غم از سر و روی بچه‌های می‌بارید. نیروهای بعضی لحظه به لحظه نزدیک و نزدیک‌تر می‌شدند. چیزی به سقوط سوسترنگرد نمانده بود. دشمن ناجوامرد، پیش‌تر هویزه مظلوم را زیر پا گذاشته و از سد بستان و دهلاویه نیز گشته بود. بچه‌ها با آنکه نفرات‌شان اندک بود و ساز و برگشان ناچیز؛ اما با شهامت تمام به دفاع از شهر ایستاده بودند. به سرافرازی نخل‌های سرجدایی که در میانه آتش و خون هنوز ایستادن را پای می‌فرشند. در آن شب جانسوزترین ناله‌های عاشقان حسین علیه السلام در زیر جرخ‌های زخت تانک‌های بعضی، له شد و سوسترنگرد بر مظلومیت پاران پاکیازش گردید. عاشقانی چند در این شب رازناک، قفس خاک نهادند و به افلاک بال گشودند. از جمله شهید «رضا پیرزاده» و شهید «اصغر گندمکار». پس از شهادت این دو بود که شهید «حسین علم‌الهدی» چونان سیاره‌ای شعله ور، بر مدار مدور عشق و جهاد، یکپارچه آتش شد و گرگفت. (۶)

سرلشگر شهید حسین خرازی

قطع شدن دست «حسین» باعث شده بود دیگران نسبت به او حساست باشند و کارهایش را زیر نظر بگیرند. او این را خوب می‌دانست و سعی می‌کرد تا آنجا که امکان پذیر است، اوضاع را عادی جلوه دهد. در این کار هم به خاطر سعی و تلاش بی‌وقفه خود موفق بود. خیلی زود کارها را با تمرینات مرتب یاد گرفته و شخصاً انجام می‌داد. حسین عاشق محرم و سینه زنی بود. مخصوصاً چون لشگر او به نام مقدس سید الشهداء علیه السلام بود، ایام محرم شور و حال دیگری در آن پیدا می‌شد. بعضی وقت‌ها که دوستان در سنگر جمع بودند، با آن دستش که قطع نشده بود، سینه زنی می‌کرد. چقدر با صفا بود! (۴)

سودار شهید مصطفی کله‌ی
«مصطفی» در دوران کودکی و بزرگسالی، پرده‌خوان عاشورا بود. در کودکی همسالان خویش را در مدرسه جمع می‌کرد و از عاشورا برای آنان می‌گفت و این تاریخ را یکبار دیگر در جبهه‌ها زنده کرد، با حمامه‌ای خوین چونان عاشورا. او پرده‌خوان عاشورا بود که خود پرده از حجاب‌های دنیوی برداشت و به سرپرده حقیقت پیوست. از کربلا بیان بود و به آن ملحق شد. وقتی همیشه از «کربلا» بگویی و از نینوا روایت کنی، دیگر آنچه می‌گویی، زمزمه‌های گلوبیت نیست؛ بلکه رشحات روح توست. وقتی «عشق» می‌گویی باید تمام وجودت زبانی شود تا تمامت خویش از آن بگویی. عشق را نمی‌توان با زبان معمولی که از دنیا وصف کرده، شرح کرد. در عشق نمی‌توان زبان بازی کرد؛ نمی‌توان آن را با زبان قال گفت؛ بلکه با زبان حال و زبان حال، زبان دل است. مصطفی از دل می‌گفت و بر دل می‌نشست. عشق را در مدرسه نخوانده بود. پای مکتب استادی زانو نزد بود. آموزه‌های او همه در مدرسه حقیقت و شهادت؛ یعنی مکتب اباعبدالله علیه السلام بود. استادی جز حسین علیه السلام نداشت و چه خوب شاگردی بود! «مصطفی کله‌ی» امیر خط شکن گردان سید الشهداء علیه السلام لشکر ۱۷ علی ابن ایطالب! (۷)



شهید حمید رضا همت

به امام حسین علیه السلام ارادت خاصی داشت. بیشتر اوقات از امام حسین علیه السلام و رشادت‌های او در روز عاشورا می‌گفت. بازها از زبان خودش شنیدم که می‌گفت: «ای کاش با تو بودم یا حسین!»

فرمانده گردان به من و برادر

«حمید رضا همت» و برادر «تورجی

زاده» دستور داد تا سنگر کمینی را

نزدیک عراقی‌ها حفر کنیم و همان

جا مستقر شویم، مدتی گذشت.

دشمن متوجه ما شده بود و باید در

همان مکان می‌ماندیم و با

گشته‌های دشمن درگیر شده و از

نفوذ آنان به جبهه اسلام جلوگیری

می‌کردیم. یکی از گله‌های خمپاره

دشمن، نزدیک سنگر ماجذوب کننده

برادر حمید رضا همت سر از بدن

پاکش جدا شد و به فیض شهادت

رسید. او را با مشکلات فراوانی به

عقب آوردیم. شب بعد، برادر

محمد رضا تورجی زاده در خواب،

همت را دید که می‌گفت: «آرزو

داشتم مانند امام حسین علیه السلام به

شهادت برسم که به حمد خدا رسیدم؛

اما سر امام مقود نشد. سر مرا با

جنازه‌ام به عقب بفرستید.» شب بعد

بچه‌ها دوباره جلو رفته و سر این

شهید را پس از دو ساعت جست و

جو، یافته و به عقب انتقال دادند. (۸)

السلام عليك يا ابا عبدالله!

عملیات کربلای ۵، در جبهه شلمچه،
مأمور حمل مجروح بودیم. نیروها به
توصیف حالات معنوی ایشان، برایم
سمت شهرک دویجی پیش روی
می‌کردند. دو نفر مجروح را به سمت
آمبولانس بردیم. آتش خمپاره‌های
دشمن شدید بود. به پشت خاکریز
رسیدیم. یکی از بچه‌های آر پی -
جی زن، شدیداً از ناجیه سر مجروح
شده بود. مقعده آب را در آوردیم و
نزدیک دهانش بردیم؛ ولی او نخورد.
و اشاره کرد آب را به دیگران بدheim.
یک وقت دیدم او به من نگاه کرد و
با اشاره دست از من خواست او را به
طرف راست بچرخانم. خیال کردم
سمت چپ و شانه چپ او مجروح
شده و نمی‌تواند به آن طرف بچرخد.
او را به طرف راست چرخانم.
لبخندی روی لبهایش نشست. نفس
بلندی کشید و آهسته گفت:

«السلام عليك يا ابا عبدالله!» و
بعد تمام کرد. (۱۰)

شهید بابا صلواتی!

پیر مرد ۷۰ ساله بود. پشت خط،
مسئول ایستگاه صلواتی بود. محاسنی
سفید و چهره‌ای نواری داشت.
بسیجیان به او «بابا صلواتی»
می‌گفتند. و گاهی به شوخی
می‌گفتند: «بابا امروز نور بالا
می‌زنی!» واقعاً چهره‌ای دوست
داشت و شخصیتی ماجذوب کننده
داشت. از گفتار و رفتارش لطف و
عطوفت می‌باردیم. چهار ماه بود به
مرخصی نرفته بود. هر وقت علتش را
می‌پرسیدیم. می‌گفت: «چرا به
مرخصی بروم؟ من آمده‌ام در خدمت
رژمندان باشم، عمرم را کرده‌ام. این
آخر عمری از خدا خواسته‌ام شهادت
را نصیبم نماید. آرزو دارم شهید شوم
و مانند امام حسین علیه السلام سرم از
بدن جدا شود و بر نیزه قرار گیرد.» از
نظر ما، محل بود این آرزوی
بابا صلواتی برآورده شود. تا این که
یک روز هواییماهی دشمن منطقه را
بمباران کردند. یک راکت به ایستگاه
صلواتی اصابت کرد. پیرمرد به
شهادت رسید. وقتی به کنار جنازه
سوخته‌اش رسیدیم، سر در بدن
نداشت. دو روز بعد بچه‌ها سر
بابا صلواتی را در نیزارهای اطراف
رودخانه پیدا کردند. او به آرزویش
رسیده بود. (۹)

شهید سعید در فشن

روز قبل از آغاز عملیات شوش، من
به شدت مريض شدم. غروب دلتانگی
بود. تویی سنگر دراز کشیده و با درد
خود خلوت کرده بودم. تازه چشم
گرم رویایی خوش شده بود که یکباره
غلقی خودم و آینه رویایم شکست.
احساس نیم خفته‌ام بر پیکره صدای
دلشیون، که انگار از کرانه‌های غیب
می‌و زید، پیچید و صدا آشنا می‌نمود.
پلک گشودم و در نور تیره‌رنگ
غروب، نگاهم بر سیمای ملکوتی
صاحب صدا نشست. سردار شهید
«سعید در فشن» بود که رو به سمت
کربلا، زیارت عاشورا می‌خواند و
اشک‌هایش بر سواحل خیس گونه‌اش
قدم می‌زندند. فردا که شد، او نیز به
خیل عظیم شهیدان عشق
پیوست. (۱۲)

نویسنده: مرتضی عبدالوهابی

پی نوشت‌ها:

۱. سر دلبران، یادنامه سرلشکر پاسدار، شهید مهدی زین الدین، ص ۷۸.
۲. حکایت‌های از شهید مدرس، مسعود نوری، ص ۶۶.
۳. یادنامه شهید چمران، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامه مدرسین حوزه علمیه قم، ص ۲۷.
۴. هزار قله عشق، خاطراتی از سرلشکر شهید حاج حسین خرازی، ص ۹۲.
۵. چشم بیدار حمامه، خاطراتی از سرلشکر شهید حاج حسین باقری، ص ۱۲۱.
۶. ما آن تلقیقیم، نقی متفق، ص ۱۴۲.
۷. امیر خط شکن، یادنامه فرمانده گردان سید الشهداء، شهید مصطفی کلهری، ص ۱۱۳.
۸. خط شکنان، مجموعه خاطرات فرهنگیان ایثارگر، ص ۴۸.
۹. مشق‌های آسمانی، مجموعه خاطرات فرهنگیان ایثارگر، ص ۵۴.
۱۰. همان، ص ۲۷.
۱۱. ما آن شفاقتیم، ص ۱۱۶.
۱۲. همان، ص ۱۱۶.

علی اصغر شهید!

در این اواخر، «علی اصغر» به نورانیت عجیبی دست یافته بود که توصیف حالات معنوی ایشان، برایم مقدور نیست! حتی یک روز آن قدر احساس کردم چهره‌اش دگرگون شده و به اصطلاح عشق به شهادت در سیماش نمود ظاهری پیدا کرده، که چند بار چشم‌هایم را بستم و گشودم و در دلم گفتمن: خدایا! پناه برتو! او به من گفت: «من می‌دانم این دفعه شهید خواهیم شد. اگر عملیات در روز عاشورا باشد، در این روز، اگر در شب عاشورا باشد، در این شب و گرنه، در یکی از روزهای ماه محرم به شهادت می‌رسم.» اول محرم سال ۱۳۶۲ بود که برای آخرین بار به جبهه رفت و همان گونه که خود پیش بینی کرده بود، در بیست و هشتم ماه محرم به مولا یش حسین علیه السلام پیوست.

(۱۱)

اشک‌هایش بر سواحل خیس گونه‌اش
قدم می‌زندند. فردا که شد، او نیز به
خیل عظیم شهیدان عشق
پیوست. (۱۲)

نویسنده: مرتضی عبدالوهابی



۱۵



۱۶

دیدار حضرت آیت الله مکارم شیرازی با خانواده شهداء

بسم الله الرحمن الرحيم

«ولا تحسِّنَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ امواتاً بل
احياء عند ربهم يرزقون»

از دیدار شما عزیزان، مادران عزیز شهدا، زنان افتخارآفرین و برومند، زنانی که توانستید میوه دل خودتان را به انقلاب تقیدیم کرده و بر سر خودتان و فامیل تان در دنیا و آخرت تاج افتخار زدید، مسروشم.

ما در مقابل قبر امام حسین علیهم السلام میگوییم: «یا لیتنا کُنا معکُمْ فَفُورُ فَوْزاً عظیمًا» یا ابا عبدالله! ای کاش ما هم در کربلا با تو بودیم و ما هم افتخار شهادت در رکاب تو را داشتیم. اگر درست بیاندیشیم همه جا کربلا و همه روز عاشورا است. در کربلا مبارزه حق و باطل بود، امروز هم لشگر حق در مقابل لشگر باطل و داشمنان حق صفت کشیده‌اند. کارزار و میدان جنگ امروز داغتر شده است. به فلسطین، افغانستان و نقاط دیگر دنیا نگاه کنید، هر کجا نگاه می‌کنیم، این مبارزه هست، حتی اگر حضرت مهدی (عج) نیایند و یارانشان را یاری نکنند و پرچم عدالت را در تمام دنیا برافراشته نکنند، این مبارزه ادامه دارد. ما هم وظیفه داریم در این مبارزه شرکت کنیم و بی طرفی معنی ندارد؛ یا در صفات امام حسینیم یا در صفات یزید و یزیدیان، شکل ثالث ندارد باید حساب کنیم و بینیم در کدام سو و سمت قرار داریم. الحمد لله شما مادران شهدا به دعایتان در زیارت امام حسین علیهم السلام لیتنا کنا معک (رسیدید و به فوز عظیم نائل شدید). چه افتخاری از این بزرگ‌تر که انسان فرزندی تربیت کند و سال‌ها زحمت بکشد تا او را از آب و گل بیرون بیاورد، جوانی برومند کند و در سبد اخلاص گذاشته و به اسلام و قرآن و انقلاب تقیدیم کند. چه افتخاری از این بالاتر، این افتخاری است که نصیب همه کس نمی‌شود، شما لیاقت داشتید که خداوند این نعمت را نصیبتان کرد. آنهای که نصیب‌شان

خواهر عزیزمان مادر محترم شهید زین الدین، انصافاً همه گفتنی‌ها را گفت و آنچه لازم بود بیان کرد و کاش که همین بیان و همین لسان از رسانه‌های جمعی هم پخش بشود تا بدانند در میان مادران شهید هنوز چه احساساتی وجود دارد و چه اندازه گرمند و چه اندازه با ایمانند و چه اندازه حامی نظام و حق‌اند؛ ولی در عین حال که ایشان گفتند، من هم چند جمله کوتاه عرض می‌کنم. تعبیر معروف «کُلُّ أَرْضٍ كَربَلَا وَ كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا» تعبیر پرمعنایی است. مبارزه حق و باطل گاهی به صورت مبارزه پیغمبر اکرم علیهم السلام با مشرکان است، گاه مبارزه علیهم السلام با شگریان شام و پیروان معاویه است، گاه به صورت مبارزه امام حسن مجتبی علیهم السلام با آسودگان زمان است و گاهی هم مبارزه امام حسین علیهم السلام در کربلا و روز عاشورا است. امروز هم لشگر ایمان و لشگر حق در مقابل لشگر باطل و داشمنان حق صفت کشیده‌اند. کارزار و میدان جنگ امروز داغتر شده است. به فلسطین، افغانستان و نقاط دیگر دنیا نگاه کنید، هر کجا نگاه می‌کنیم، این مبارزه هست، حتی اگر حضرت مهدی (عج) نیایند و یارانشان را یاری نکنند و پرچم عدالت را در تمام دنیا برافراشته نکنند، این مبارزه ادامه دارد. ما هم وظیفه داریم در این مبارزه شرکت کنیم و بی‌طرفی معنی ندارد؛ یا در صفات امام حسینیم یا در صفات یزید و یزیدیان، شکل ثالث ندارد باید حساب کنیم و بینیم در کدام سو و سمت قرار داریم. الحمد لله شما مادران شهدا به دعایتان در زیارت امام حسین علیهم السلام لیتنا کنا معک (رسیدید و به فوز عظیم نائل شدید). چه افتخاری از این بزرگ‌تر که انسان فرزندی تربیت کند و سال‌ها زحمت

بکشد تا او را از آب و گل بیرون بیاورد، جوانی برومند کند و در سبد اخلاص گذاشته و به اسلام و قرآن و انقلاب تقیدیم کند. چه افتخاری از این بالاتر، این افتخاری است که نصیب همه کس نمی‌شود، شما لیاقت داشتید که خداوند این نعمت را نصیبتان کرد. آنهای که نصیب‌شان

نشد این لیاقت را نداشتند. همان طور که قرآن با صراحة می‌گوید خیال نکنید شهیدان مرده‌اند آنها الان بر بساط قرب پروردگارند، عجب این است که قرآن می‌گوید آنها به شما پیام می‌فرستند و می‌گویند ما غم و غصه‌ای نداریم، ما غرق نعمت خدا هستیم، به شما هم بشارت می‌دهند که شما هم پشت سر ما بیاید و به این افتخارات نائل شوید. نکته مهمی که باید عرض کنم و سخن را کوتاه کنم، این است: همان طور که خواهر عزیزمان اشاره کردند ما باید بینیم دستاورده این شهیدان چه بود و از آن پاسداری کنیم. آیا الان این نظام، انقلاب، رهبری، قوانین اسلامی و کشور امام زمان را هیچ خطری تهدید نمی‌کند؟ آیا از داخل و خارج دست به دست هم نداده‌اند؟ آیا نعره‌های مستانه آنها بلند نشده‌اند؟ آیا قلم‌های مسموم به راه نیافتاده؟ آیا صدایی منکر دشمنان اسلام از حلقوم‌های آلوده بیرون نیامده؟ قلم‌های مسموم به کار افتاده است باید بیدار شویم، یقین داشته باشید تا خاندان شهدا بیدارند تا بسیجان و وفاداران به انقلاب بیدارند کاری از دشمن ساخته نیست. قرآن می‌فرماید: بیست نفر از شما افراد با ایمان بر دوست نفر بلکه بر دو هزار نفر از آنها غلبه می‌کند، آنها هدف مقدسی ندارند که برای آن بجنگند، ماییم که جان مان را در طبق اخلاص می‌گذاریم، ماییم که در دعاها یمان می‌گوییم خدایا! شهادت را نصیب ما کن، چرا در بستر بیماری بمیریم؟! چرا در راه خدا شهید نشویم؟! چرا افتخار شهادت پیدا نکنیم؟! ماییم که چنین عقیده‌ای داریم و همیشه برای شهادت دعا می‌کنیم. دشمن نمی‌تواند در مقابل چنین



افرادی بایستد. آنها شهادت، ایمان، یقین، فدکاری و ایثاری ندارند و فقط حرف می‌زنند، منتهای باید مراقب و هوشیار باشیم، جلسات شما خواهاران عزیز باید برقرار باشد، باید از این جلسات به همه مردم کشور پیام بدھید که ما بیداریم و مطمئن باشید که ادامه پاسداری شما، سبب می‌شود که خود شما هم در صفت شهدا باشید، حامیان، بانیان و دوستان آنها در صفت آنها هستند.

امیدوارم انشاء الله خداوند به شما صبر و اجر فراوان، و توفیق و برکت بسیار، و صحت و سلامت و آرامش و امنیت، و توفیق اطاعت و عبادت و توفیق خدمت بیشتر عطا فرماید و انشاء الله همه شما در سایه حضرت ولی عصر ارواحنا فدایه باشید.

دیدار با گروهی از اعضای تفحص سیره شهدا
...اگر ما آن فرهنگ شهدا را که در یک زمان به وجود آمده بود زنده نگه نداریم، فرهنگ آنها فراموش خواهد شد.
اگر شاهد هستیم که فرهنگ عاشورا خاموش نمی‌شود به این علت است که هر ساله پر شورتر از سال گذشته آن مراسم را برگزار می‌کیم. راهیان نور هم همه ساله باید به جبهه‌ها بروند و خاطرات شهدا را زنده نگه دارند، و این خدمتی بزرگ است. زنده نگه داشتن نام، اندیشه و فرهنگ شهدا در پرتو یک فعالیت و فرهنگ سازی مستمر امکان‌پذیر است. منبع: پایگاه اطلاع رسانی حضرت آیت الله مکارم شیرازی

جزایه

(عملیات طریق القدس)

عملیات طریق القدس (۱۳۶۰/۹/۸)



پاسگاه مرزی بود. و مهم‌تر از همه اینکه چزابه و بستان را پس گرفتند، انسجام نیروهای دشمن را از بین برند و آنها را دو خوش کردند.

عراق که موقعیت استراتژیکی را از دست داد بود برنامه ریزی کرد آن را پس بگیرد. آنها پیش‌بینی کردند ایران روز ۲۲ بهمن دوباره عملیات می‌کند. پیش‌ستی کردند و روز ۱۷ بهمن سال ۶۰ با نیروی بسیاری به چزابه حمله کردند. نیروهای مستقر در چزابه جانانه مقاومت کردند. همچنین نیروهایی که برای فتح المیں آمده می‌شدند به یاری مدافعان چزابه شتافتند. جنگ شدید شده بود. بسیاری از رزمنده‌ها شهید شدند و عراق جلو آمد. اگر چزابه سقوط می‌کرد، تمام برنامه‌های ایران برای عملیات‌های بعدی به هم می‌خورد. روز اول اسفند سال ۶۰ نیروهای ایران عملیات جمع و جوری را به نام امیرالمؤمنین در منطقه انجام دادند و توائبند نیروهای عراقی را شکست دهند و عقب براندند. عراق برای همیشه از چزابه عقب نشست.

عملیات طریق القدس چزابه، بستان و دهلاویه را آزاد کرد. اما از آن جا که چزابه معبر مهمی برای دشمن بود، روز ششم عملیات، پاتک شدیدی در محور چزابه کرد تا آن را پس بگیرد که توانست و سخت شکست خورد. رزمندگان اسلام در طریق القدس به اهدافشان رسیدند؛ ۶۵ کیلومتر مربع از خاک ایران را آزاد کردند که شامل ۷۰ روستا و ۵

خطه تقریباً نقطه میانی محورهای پیشروی و استقرار

نیروهای ارتش عراق در خوزستان بود. اگر ایران چزابه را آزاد می‌کرد، ارتباط نیروهای دشمن در محور شمالی و جنوبی قطع می‌شد. عملیات طریق القدس را برای رسیدن به این هدف طراحی کردند.

زمین‌های اطراف چزابه رملی بود و عراق احتمال نمی‌داد ایران از میان رمل‌ها حمله کند. به تصور آن‌ها نیروهای ایران از سوسنگرد حمله می‌کردند، پس مقابل آن را پوشش داده بودند. ایده موقوفت‌آمیز عملیات، حمله از جایی بود که عراق فکرش را نمی‌کرد.

عملیات طریق القدس چزابه، بستان و دهلاویه را آزاد کرد. غیورانی کردند تا تلفات کمتری دهند. نیروهای غیورانی جاده‌های حمیدیه - سوسنگرد را آزاد کردند.

از دست رفتن چزابه در عملیات طریق القدس برای عراقی‌ها غم‌انگیز بود. صدام خودش دستور داده بود چزابه را پس بگیرند. عراق هر چه اتنش داشت روى مدافعه چزابه ریخت و با نیروهای زرهی پرشمارش راهی چزابه شد. در چزابه خیلی‌ها مردانه ایستادند و مقاومت کردند. مقاومتی که بیروزی‌های بزرگی چون فتح المیں و بیت المقدس را به همراه داشت.

عراقی‌ها از سه محور شمالی، جنوبی و میانی در خوزستان پیشروی کردند. چزابه منطقه‌ای استراتژیک در جبهه‌های میانی بود؛ جایی بین تیله‌های رملی و هور، عملیات طریق القدس که با پیشروی رزمنده‌ها تا چزابه همراه بود، ارتش عراق را دو تکه کرد و ارتباط نیروهایش در شمال و جنوب خوزستان را قطع نمود. عراق هر چه توان داشت برای پس گرفتن چزابه گذاشت، اما به نتیجه نرسید.

عراقی‌ها برای پیشروی به سمت اهواز، در دشت آزادگان دو محور شمالی و جنوبی طراحی کرده بودند. محور جنوبی مسیر طلاییه - کوشک - اهواز بود و محور شمالی چزابه - بستان - سوسنگرد - اهواز. ازان جا که محور شمالی فضای بیشتری را برای محاصره اهواز ایجاد می‌کرد، مهم‌تر و استراتژیک‌تر بود. چزابه نقطه ورودی محور شمالی بود.

با توجه به تعداد سیار زیاد نیروهای دشمن در محور چزابه، تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی ارتش چزابه را برای مقاومت مناسب ندید و عقب کشید تا موقیت بهتری بیابد. البته عده‌ای از پاسداران و نیروهای ژاندارمری مقابل عراقی‌ها ایستادند، ولی از آن جا که امکانات آن‌ها کم بود و فشار دشمن شدید عقب‌نشینی کردند.

روز چهارم عراقی‌ها از چزابه گذشتند و بستان را محاصره کردند، فردایش شهر را هم گرفتند. روز هفتم، جنگ، دشمن به سوسنگرد رسید، از آن گذشت و روز هشتم تا حمیدیه هم پیش رفت و اهواز را کاملاً محاصره کرد.

به امام گفتند اهواز نزدیک است سقط کند، گفت مگر جوانان اهواز مرده‌اند؟ پیام امام شور و حال خاصی به همان جوانان بود. علی در سپاه اهواز نیروهای جدید را آموزش می‌داد. او گروهی از نیروهایش را در ۱۴ گروه دو نفره‌ی آر پی جی زن سامان داد و همه با هم در حمیدیه به تانک‌های عراق حمله کردند. نیروهای عراق، که غافلگیر شده بودند و نمی‌دانستند مهاجمان چه تعدادند، بنی صدر که کنار رفت و نیروهای انقلاب قدرت گرفتند،

ججه‌ی ایران فعل شد. آن‌ها در عملیات ثامن‌الائمه، مهر

۶۰ محاصره آبدان را شکستند و در محور جنوبی عراقی‌ها

را فرستادند پشت کارون.

خطه

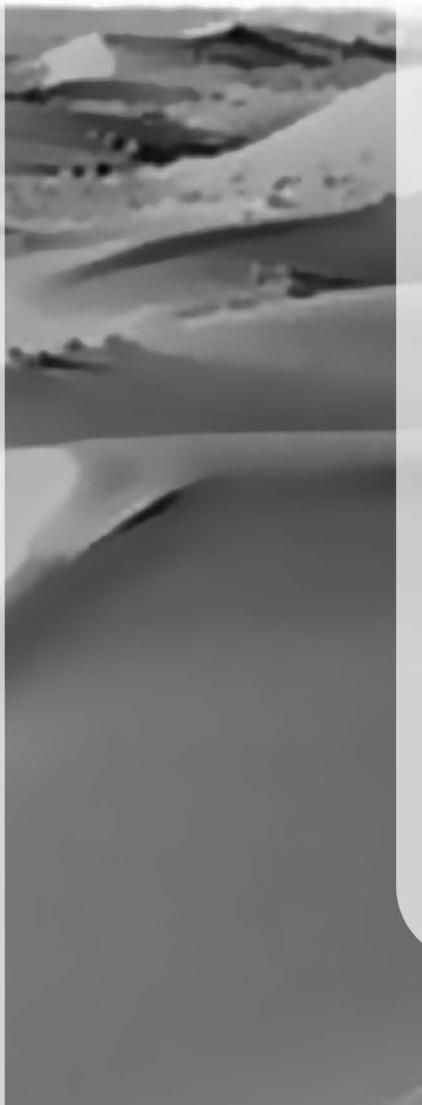
- گالوهای کارش منفجر شد. به شدت مجروح شد. دو دیدیم طرفش. گفت می‌توانم خواهشی بکنم؟ فکر کردم می‌خواهد بگوید من را ببرید عقب. گفت خواهش می‌کنم سمت کربلا را به من نشان بده. به اطراف نگاه کرد و سمت کربلا را به نشان دادم. صورتش را روی خاک گذاشت و گفت السلام علیک یا حسین بن علی، انشاء الله از من راضی باشی.

- رفتم بالای سری کی از زخمی‌ها. ترکش سرش را شکافته بود. تویی زخمش پر از ماسه بود. دلیم ضعف رفت. صورتش آرام بود. آرام و شاداب. نشستم. سخت. سرش را بلند کردم. دست‌هایم می‌لرزید. نمی‌توانستم برایش کاری بکنم. چیزی نداشتمن. نگاهش می‌کردم. می‌دانست راه عقب بسته است. می‌دانست باید بماند تا شب. چیزی زمزمه می‌کرد. شاید شهادتین می‌خواند. خیلی ازش خون رفتند بود؛ اما آه و ناله نکرد. لب‌هاش خشک بود؛ اما آب نخواست.

- گالوهه تانک یک قسمت دیگر از خاکریز رملی را هم صاف کرد. دو نفر زخمی شدند. زخمشان عمیق بود. وقتی می‌کشیدمشان پشت خاکریز، پایی یکی‌شان ماند. رمل‌ها خون را می‌کنیدند و نمی‌گذاشتند شدت خونریزی را ببینیم. برگشتم پایش را هم آوردم و گذاشتمن کارش. نگاهش کردم. به پاش نگاه می‌کرد و می‌خندید.

زمین چزابه رملی بود. خمپاره که به زمین می‌خورد، گالوهه‌اش پایین می‌رفت و ترکش‌هایش مثل چتر می‌آمدند بالا. به نیروها گفته بودیم موقع انفجار دراز بکشند و کسی سر پا نماند. بعضی‌ها ترکش گرفته بود به لباسشان و آن را پاره کرده بود. در همان زمین رملی یک گالوهه درست خورد به یکی. به خودش، نه این طرف آن طرفش. چیزی ازش نماند. از زبانه‌ی پوتینش فهمیدیم کی بود. همه‌ی آن انسان ۶۵ کیلویی را تو یک پلاستیک دو کیلویی جمع کردیم.

موقع عملیات سقایی می‌کرد. آب می‌داد. آب خنک، نمیز و بهداشتی. آب مهم بود. خیلی روی ادامه دادن بچه‌ها تأثیر داشت. تو محور چزابه که بودیم آب را از پشت تپه‌ی دوم می‌آورد. به هر دری زد کاری کند بچه‌ها بی‌آب نمانند. اما بالاخره آب تمام شد. معطل نکرد. اسلحه برداشت و جنگید. کسی هم ازش آب نخواست. برگرفته از ویژه‌نامه جایی برای رسیدن/بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس



جایی خوانده بودم،
محمد مهدی تندگویان،
فرزند ۱۷ ساله و ارشد
شهید تندگویان گفته بود:
وقتی خبر شهادت پدرم را شنیدم،
کمرم شکست!

این را درک نکردم تا وقتی که خودش را دیدم و از زبانش سخن‌ها شنیدم درباره پدر: «من و خانواده‌ام ۱۱ سال تمام در انتظار پدر بودیم، هرگز فکر نکردیم ممکن است برنگردد. هر اتفاقی که می‌افتد با خودم می‌گفتم یک روز پدرم برمی‌گردد و همه اینها را به او می‌گویم. چه می‌دانستم خبر شهادتش را می‌آورند. بعد از ۱۱ سال همه رفتند عراق که با پدرم بازگردند. وقتی عراقی‌ها جنازه فرد دیگری را به آنها نشان داده بودند، مطمئن شدیم که پدرم زنده است. آنروز در مدرسه شیرینی پخش کردم، فردایش خبر شهادتش را آوردند. بعد از ۱۱ سال انتظار و اشتیاق. "کمرم شکست" تابوت را آوردند، در تابوت را به کناری گذاشتند. می‌خواستم پس از یازده سال با او سخن بگویم. اسکلتی بود با پوستی قیرگون، به رنگ قهوه‌ای تیره که از موی‌ای پوشیده شده بود. کاسه چشم‌اش گود شده و دهانش با حالت لبخند گشوده مانده بود. دندان‌هایی که از زمان شکنجه سواک شکسته بود و سینه‌اش را به خاطر شناسایی دقیق‌تر، از بالا تا پایین شکافته بودند و مجدداً به گونه‌ای خاص دوخته بودند. تکیده و لاغر می‌نمود. استخوان‌های حنجره شکسته شده بود، به طوری که گردن کاملاً می‌چرخید! یاد می‌آید که در بین راه، از کرمانشاه تا تهران، که از رئیس پژوهش قانونی در مورد تاریخ و نحوه شهادت پدرم پرسیدم، گفت: "پس از شکافتن پوست، ماهیچه‌ها تازه به نظر می‌رسیدند و در ناحیه قفسه سینه و جمجمه شکستگی دیده می‌شد و استخوان حنجره به طور کامل شکسته شده و با توجه به خون مردگی که در ناحیه مچ‌ها دیده می‌شد، حدس می‌زنیم که در زمان شهادت، دستها و پاهای ایشان را به جایی محکم بسته بودند و بعد ایشان را خفه کرده بودند." این را به وضوح دیدیم و آخرین لبخند او را به خاطر سپریدیم و من حالا با پیکر قطعه او روی رو شده بودم. ناگهان به یاد آن لحظه‌ای افتادم که امام حسین علیه السلام بر سر جازاء برادر حاضر شدند و فرمودند: "الآن کمرم شکست" و خدا می‌داند که به واقع کمرم شکست! حالا دیگر می‌دانستم چه جور کمر یک نوجوان ۱۷ ساله در اثر غمی بزرگ می‌شکند. «برهان اشکوری»، همسر شهید تندگویان نیز برایم از روز اسارت شوی شهیدش، گفت: «از طریق یکی از دوستان نزدیک ایشان، آقای «لوح» فردای روز اسارت خبردار شدیم و بعد خبر از رسانه‌های گروهی پخش شد. متأسفانه خیلی زود هم او و همراهانش را از دسترس دور کرده بودند تا نیروهای دکتر چمران نتوانند آنها را برگردانند. هنوز از به یاد آوردن آن روز و شنیدن اینکه همسر و پدر فرزندانم اسیر شده است بعد از ۲۸ سال منقلب می‌شوم. دخترم هدی هنوز به دنیا نیامده بود. نمی‌دانستم چه کنم؟ هرچند وقتی پسرم هم به دنیا آمد شهید تندگویان در زندان سواک بود.»



از روزهایی که دعا و توسل به ساحت مقدس حضرت ولی
عصر ارواحنا فدah تأکید شده است روز عاشورا است.

دعاهايی که در کتاب اقبال جلد ۲ ص ۶۹ و مزار و زاد
المعاد ص ۳۸۴ از امام صادق (علیه السلام) روایت شده
است دال بر این مطلب است و سر این قضیه هم در این
است که خدای تبارک و تعالی وعده داده است تمام بلاها
و مصائبی که در این روز بر مولای مان حضرت سید
الشهداء وارد شده است را توسط خلف صالح او حضرت

باقیه الله الاعظم انتقام بگیرد.

چنانچه روایات نیز به آن دلالت دارد. مثلاً در دعای ندبه
می خوانیم (این الطالب بد المقتول بکربلاه) یعنی
کجاست کسی که به خونخواهی مقتول کربلا بر می خیزد و
یا در خود زیارت عاشوراء در دو مورد اشاره به این موضوع
شده است:

مورد اول: «وَ أَن يَرْزُقَنِي طَلَبُ ثَارِي مَعَ اِمَامِ هَدِيٍّ ظَاهِرٍ
نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ»

از خدا می خواهم که خونخواهی شما (سید الشهداء) را به
هرمراهی امام هدایت، روزی من نماید. امام هدایتی که به
صورت آشکار بازگو کننده حقیقت است و از شما اهل بیت
می باشد.

و یا در جای دیگری از این زیارت شریف دارد:
«فَاسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبُ
ثَارِكَ مَعَ اِمَامٍ مُنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ»

از خدایی که مقام و منزلت شما سید الشهداء را بزرگ
داشت و به سبب شما من را نیز بزرگی بخشید، می خواهم
تا خونخواهی شما را به همراه امام نصرت یافته که از اهل
بیت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می باشد رزق من
قرار دهد.

پس مؤمن هرگاه در این روز متذکر مصائب امام مظلوم و
شهید حضرت سید الشهداء (علیه السلام) گردد و متوجه
این موضوع شود که خداوند متعال برای آن امام شهید

ای کاش در کلاس اول دبستان آموزگارم، الفبای عشق
تو را برایم هجی می کرد و نام زیبای تو را سرمشق دفترچه
تکیفم قرار می داد. در دوره راهنمایی، هیچ کس مرا به
خیمه تو راهنمایی نکرد. در سال های دبیرستان، کسی مرا

با تو که مدیر عالم امکان هستی پیوند نزد. در کتاب تاریخ،
کسی مرا با تاریخ غیبت، غربت و تنهایی تو آشنا نساخت.
در درس دیگر به ما نگفتند: "باب الله" و "دیان دین" حق
توبی. درین که در کلاس ادبیات آداب ادب ورزی به

ساحت قدس تو را گوش زد نکردند! افسوس که در کلاس
نقاشی چهره مهرجان تو را برایم به تصویر نکشیدند! چرا
موضوع انشای ما به جای «علم بهتر است یا ثروت»، از

تو، از ظهور تو و روش های جلب رضایت تو نبود؟! مگر نه
بی تو، نه علم خوب است و نه ثروت؟ کاش در کنار زبان

بیگانه، زبان گفتگو با تو را نیز - که آشناترین و دیرین ترین
مونس فطرت های بشر است - به ما می آموختند! ای کاش

وقتی برای آموختن یک زبان خارجی به زحمت می افتدام
به من می گفتند: او تمامی زبانها و گویشها و لهجهها
و حتی زبان پرنگان را می داند و می شناسد. قطب شمال
و جنوب جغرافیایی و قطب مثبت و منفی آهن ربا و

خواص آنها را شناختم؛ اما ندانستم که قطب عالم امکان،
چرا تو را به این صفت می نامند: «السلام علیک یا قطب
العالم» با مثبت بی نهایت و منفی بی نهایت در ریاضیات
آشنا شدم. آن زمان کسی برایم مصدق عینی ترسیم نکرد.

بعدها متوجه شدم که شما خاندان اصل و منشأ همه
زیبایی ها و سر چشمۀ تمام خوبی ها و معدن همه خیرات
عالی هستید و بر عکس دشمنان شما منشأ هر چه ظلمت،

وقتی سخن از چرخش الکترون ها به دور هسته اتم به
میان می آمد، اشارتی کافی بود تا بفهمم تمام عالم هستی
و ماسوی الله به گرد وجود شریف تو می چرخدن. ای کاش
در کار انواع و اقسام فرمول های پیچیده ریاضی، فیزیک و
شیمی، فرمول ساده ارتباط با تو را نیز به من یاد می دادند.
یاد نمی رود از کتاب فارسی، حکایت آن حکیم را که
گذارش به قبرستان شهری افتاد. او با کمال تعجب دید بر
روی همه سنگ قبرها سن فوت شدگان را ۴۷، ۴۸ سال و
مانند آن نوشته اند. پرسید: آیا اینان در دوران طفویلت از
دنیا رفته اند؟ گفتند: اینجا سن هر کس را معادل سال هایی
از عمرش که در پی کسب علم بوده است محاسبه می -

کنند. کاش آن روز دیر فارسی ما گزیری به حدیث
معرفت امام می زد و می گفت که در تفکر شیعی، حیات
حقیقی در توجه به امام عصر و معرفت و محبت و مودت
او و مهم تر از آن برآت از دشمنان او معنا می شود. درس
فیزیک، قوانین شکست نور را به من آموخت؛ ولی
نفهمیدم "نور خدا" توبی. از سرعت سرسام آور نور برایم
گفتند: اما اشاره نکردند شاعر دید امام معصوم تا کجاست
و نگفتند امام در یک لحظه می تواند تمام عالم و
کوهکشان را از نظر بگذراند و از احوال همه ساکنان زمین و
آسمان با خبر شود...

انتقام گیرندهای مقدار ساخته است، ایمان و علاوه ای به
آمدن منتقم انگیزه می گردد تا برای حضرت مهدی (علیه
السلام) دعا کند و ظهور آن منتقم را از پروردگار عالم
طلب کند، لذا همین درخواست در بعضی دعاها مریوط
به این روز ذکر گردیده است. به همین جهت کسی که
اینچنین امر با عظمتی را از خداوند طلب کند به اجر و
ثواب بسیار زیادی فائز می گردد و آن طلب انتقام خون
سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام)
است.

ابوحزمہ ثمالی در یک حدیث زیبایی از امام باقر علیه
السلام می پرسد:

چرا حضرت قائم علیه السلام، قائم نامیده شد؟
حضرت می فرمایند: هنگامی که جدم امام حسین علیه
السلام کشته شد، فرشتگان به سوی خدای متعال ضجه
نمودند و با گریه و زاری فریاد زدند، و گفتند: ای خدای ما!
و ای سید ما! آیا از کسی که برگزیده و فرزند برگزیده تو و
بهترین فرد از مخلوقات تو را کشته غفلت می نمایی؟!

خدای متعال به آنها وحی فرمود: ای فرشتگان من! آرام
باشید: قسم به عزت و جلال؛ البته از آنها انتقام خواهم
گرفت گرچه پس از گذشت زمان باشد.

آنگاه امامان از فرزندان امام حسین علیه السلام را به
فرشتگان نشان داده و آنها از دیدن این منظره مسرو
شدند، نگاه کردن دیدند که یکی از آن بزرگواران ایستاده و
نمای می خواند.

خداآوند متعال فرمود: با این کسی که ایستاده است از آنها
انتقام خواهم گرفت.

آهل اکسماص



حدیث مهدوی

قالَ الْمَهْدِی عَلَیْهِ السَّلَامُ: مِنْ فَضْلِهِ، أَنَّ الرَّجُلَ يَنْسَى التَّسْبِیحَ وَ يُدِیرَا السَّبَّحَةَ، فَيُكَتَّبُ لَهُ التَّسْبِیحُ
فرمود: از فضائل تربت حضرت سیدالشهداء آن است که چنانچه تسبيح تربت حضرت در دست گرفته شود،
ثواب تسبيح و ذکر را دارد، گرچه دعائی هم خوانده نشود.

بحارالانوار ج ۱۶۵/۵۳

چرا وقتی که نام قائم برد می شود شیعیان تمام قد روی پای می ایستند؟

یکی از اعمالی که در بین شیعیان مرسوم و معمول بوده است، این است که چون نام «قائم» (ع) در جایی برد می شود، اهل مجلس، بلند می شوند. چنان که نقل شده: حضور امام رضا (ع) در خراسان کلمه «قائم» ذکر شد، حضرت برخاست و دستش را بر سر نهاد و فرمود: «اللَّهُمَّ عَجلْ فَرْجَهُ وَ سَهْلْ مَخْرَجَهُ» خداوند! بر فرجش شتاب کن، و راه ظهور و نهضتش را آسان گردان.» [۱] و از روایتی چنین استفاده می شود که این رفتار در عصر امام صادق (ع) نیز معمول بوده است. از حضرت صادق (ع) سوال شد: علت قیام در موقع ذکر «قائم» چیست؟ حضرت فرمود: صاحب الامر غیبی دارد بسیار طولانی، و از کثرت لطف و محبتی که به دوستانش دارد، هر کس وی را به لقب قائم که مشعر است به دولت کریمه او و اظهار تأثیری است از غربت او یاد کند، آن حضرت هم نظر لطفی به او خواهد نمود؛ و چون در این حال، مورد توجه امام واقع می شود سزاوار است از باب احترام به پا خیزد و از خدا تعجیل در فرجش را مستلت نماید.» [۲]

[۱] بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۵۱، ص ۳۰. [۲] الزام الناصب، شیخ حائری یزدی، ج ۱، ص ۲۷۱.

معرفی کتاب

كتاب: بررسی مقایسه‌ای بين حضرت مهدی و امام حسین

پدیدآورنده: کریمی جهرمی، علی

ناشر: بنیاد فرهنگی و خیریه نیمه شعبان مسجد آیت الله انگجی تبریز

ملحقات: کتابنامه: به صورت زیرنویس

نمایه: امام مهدی (ع) - زندگی نامه - امام مهدی و امام حسین (ع) - مشترکات

چکیده:

پژوهشی است درباره شباهت‌های امام مهدی (ع) با امام حسین (ع) و پیوند و ارتباط مادی و معنوی آن دو با یکدیگر از دیدگاه آیات و روایات. نویسنده در ۱۷ فصل، به ۱۷ مورد از این ارتباط و پیوندها اشاره کرده و آنها را توضیح داده است. این ۱۷ مورد عبارت اند از:

حسین و مهدی در قرآن؛ دعای روز ولادت امام حسین و یادی از مهدی؛ امام حسین و سخن از مهدی منتقد؛ اعطای لقب قائم در روز عاشورا؛ روز عاشورا به یاد مهدی؛ نام و یاد مهدی در زیارت عاشورا؛ شب مهدی به یاد حسین (ع)؛ مهدی موعود سوگوار دائمی حسین (ع)؛ یاد حسین در دعای ندبه مهدی؛ زیارت امام حسین در کلام امام زمان؛ امام مهدی در توصیف امام حسین (ع)؛ روز ظهور مهدی مقارن با عاشورای حسینی؛ مهدی و ندای مظلومیت حسین؛ فرشتگان یاران مهدی و حسین؛ اصحاب امام حسین و اصحاب مهدی؛ یاوران دین خدا و تجلی اتصال مهدی موعود و امام حسین در ادبیات عربی و فارسی.

نام و نام خانوادگی:

تحصیلات:

نشانی / استان:

شغل:

شهرستان:

کوچه:

تلفن:

پلاک:

کد پستی:

qafelenoor@gmail.com & www.qafelenoor.com

بهاء شش ماه اشتراك: ۱۲۵۰۰ تoman و بهاء يك سال اشتراك: ۱۵۰۰۰ تoman

عالقمدنان می توانند هزینه اشتراك نشریه را به شماره حساب ۳۴۰۸۰۰۳۸۲ نزد بانک ملت (حساب جام الکترونیک) واپیز نموده و اصل فیش را به صندوق پستی ۳۴۶۵ - ۳۷۱۸۵ ارسال نمایند.